

كاربرد وجه مصدرى در چهار باب گلستان سعدى

الباحث : أ.م. حسن علي صفر

جامعة بغداد كلية اللغات قسم اللغة الفارسية

زبان پدیده‌ای است که همواره در حال تغییر و دگرگونی است. همین دگرگونی‌های زبانی است که امکانات زبانی را به وجود می‌آورد و یا به مرور آن‌ها را منزوی می‌کند. صاحب‌نظران، زبان‌شناسان و دست‌نویسان در سال‌های متمادی مطالعات فراوانی را در بستر زبان و شناخت آن انجام داده‌اند. خروجی و ماحصل این مطالعات شناخت بیشتر زبان و اشراف به چگونگی کاربردهای زبانی بوده است. متون کلاسیک همواره از جنبه‌های گوناگون مورد توجه محققان قرار گرفته است. یکی از این حوزه‌ها، دستور زبان فارسی است. گلستان سعدی به عنوان یکی از متون معتبر و مرجع زبان و ادب فارسی به سبب قابلیت‌های زبانی و ادبی خویش از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است. نگارنده در این پژوهش در پی آن بوده است تا وجه مصدری را در چهار باب گلستان سعدی (باب اول (در سیرت پادشاهان)، باب دوم (در اخلاق درویشان)، باب پنجم (در عشق و جوانی) و باب هشتم (در آداب صحبت)) استخراج و بررسی کند.

کلیدواژگان:

گلستان سعدی، دستور زبان فارسی، مصدر، وجه مصدری، بررسی

بیان مسأله

اهمیت پژوهش‌های زبان‌شناسی مربوط به زبان فارسی، زبانی که میراث گران‌قدر گذشتگان ماست، برکسی پوشیده نیست. یکی از مباحث قابل تأمل در حوزه دستور زبان فارسی «مصدر» است. «مصدر» از مباحثی است که هنوز بر سر تعریف و جایگاه آن اختلاف نظر وجود دارد.

ضرورت پژوهش

در مباحث دستوری هنوز مواردی را می‌توان یافت که بررسی بیشتر درباره آن‌ها لازم و ضروری به نظر می‌رسد. یکی از این موارد مبحث «مصدر» است. از آنجا که «مصدر» هم به صورت نحوی و هم به صورت صرفی مورد استفاده قرار می‌گیرد، بایسته است مورد بررسی قرار گیرد.

اهداف پژوهش

هدف اصلی این پژوهش بررسی «کاربرد وجه مصدری در چهار باب گلستان سعدی» است. بدین منظور چهار باب گلستان سعدی (باب اول، باب دوم، باب پنجم و باب هشتم) مطالعه و نمونه‌های موردنظر استخراج گردید.

نوع پژوهش

این پژوهش در حوزه پژوهش‌های توصیفی، تحلیلی می‌گنجد و نگارنده می‌کوشد پس از مطالعه سه باب گلستان سعدی به استخراج وجوه مصدری بپردازد.

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های متعددی در حوزه مصدر صورت گرفته، اما هنوز پژوهشی که به شناخت وجوه مصدری در گلستان سعدی بپردازد انجام نشده است.

روش پژوهش

این پژوهش بر اساس روش کتابخانه‌ای فراهم شده است و در این میان کتاب‌های ادبی و مقالات و پژوهش‌های متعددی مطالعه شد. کتاب گلستان سعدی به عنوان اصلی‌ترین منبع اساس مطالعه قرار گرفته است.

مقدمه

زبان یکی از شگرف‌ترین استعدادهای آدمی است. یکی از دلایل این شگفتی در آن است که انسان تنها موجودی است که زبان دارد و با بهره‌گیری از زبان می‌تواند اندیشه‌ها و احساس و عاطفه خویش را منتقل کند. بر همین اساس است که زبان را مهم‌ترین و برجسته‌ترین ابزار ارتباطی میان مردم و اصلی‌ترین عامل شکل‌گیری جوامع و فرهنگ و دانش و تمدن و هنر است. بسیاری بر این باورند که اگر زبان وجود نداشت، آدمی با حیوانات تفاوت و تمایزی نداشت.

می‌توان زبان را مجموعه‌ای از جملات بی‌شمار دانست که هر کدام از این جملات شکل آوایی و تعابیر معنایی ویژه‌ای را دربرمی‌گیرند. بر این اساس، دستور زبان را می‌توان نظامی متشکل از قواعد تعریف کرد. این قواعد شکل آوایی و معنایی را در هر جمله مشخص می‌کنند (ر.ک. مشکوه الدینی، ۱۳۶۴: ۷).

دستور آن دانشی است که طبقات در آن به شکلی بسته عمل می‌نمایند. طبقات بسته دستگاه‌های دستوری را شامل می‌شوند. همین طبقات گزینش را در مفهوم زبان‌شناسی امکان‌پذیر می‌سازد (باطنی، ۱۳۵۶: ۳۰).

علاوه بر موارد ذکر شده زبان سبب پدید آمدن برجسته‌ترین هنر آدمی است و این هنر همان ادبیات است. به بیان دیگر ادبیات هر قوم از اختیارات زبانی هر قومی به شمار می‌رود و نشأت گرفته از زبان است. و اگر ما زبان نداشتیم بی‌شک شعر و ادبیات نیز متولد نمی‌شد (فرشیدورد، ۱۳۷۹: ۲).

زبان

زبان ابزار برقراری ارتباط و تبادل اندیشه‌ها میان انسان‌هاست. دستور زبان نظامی برآمده از قواعد و قاعده‌ها است. این نظام ارتباط شکل معنایی و آوایی را در جمله‌های زبان مشخص می‌کند.

دانشی که درباره‌ی زبان و قواعد و نظام حاکم بر آن مطالعه می‌کند، صرف و نحو است. نحو نقش واژگان را در جمله مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهد. صرف به بررسی واژگان به شکلی جدا می‌پردازد و ساختار آن‌ها را از این رهگذر تحلیل و بررسی می‌کند.

بررسی جملات و ساختار آنها یکی از مهم‌ترین راه‌های شناخت آثار ادبی است. زبان عنصر مهم و اصلی شاعر است و کارکرد ادبی زبان و کیفیت آن در متون نظم و نثر از مهم‌ترین راه‌های شناخت و درک آثار است (صفوی، ۱۳۷۳: ۵۱).

دستور زبان به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود.

۱- ترکیب (نقش): در ترکیب از نقش واژه در داخل جمله بحث می‌کنیم.

۲- تجزیه (نوع): در تجزیه از نوع واژه یعنی ویژگی‌ها و خصوصیات واژه خارج از جمله بحث می‌کنیم.

مصدر

یکی از کهن‌ترین تعاریفی که در باب مصدر زکرة شده در «المعجم فی معابیر اشعار العجم» آمده است:

«حرف مصدر آن نون مفردی است که در اواخر فعل ماضی معنی مصدر می‌آورد. همچون آمدن و رفتن» (شمس قیس رازی، ۱۳۱۴: ۱۷۷). آن‌چنان که از این طرف برمی‌آید از نظر شمس قیس رازی پسوند مصدر حرف «ن» است. با نگاهی به منابع جدیدتر نیز این نظر تأیید می‌شود.

مؤلف کتاب «برهان قاطع» می‌نویسد: «ن» هرگاه تالی رشت و دال ابجد باشد، افاده معنای مصدر می‌کند. همچون شدن و آمدن و رفتن و گفتن» (خلف تبریزی، ۱۳۹۳: ۸).

مصدر در براهین العجم اینگونه تعریف شده است: «در اواخر افعال «ن» مفرد ساکن به معنای مصدر است. مثل گفتن و کردن. این «ن» بعد از «ت» یا «د» است (سپهر، ۱۳۸۳: ۲۱).

در برخی از منابع، نشانه مصدر را «دن» و «تن» دانسته‌اند. به عنوان نمونه در بحرال فوائد آمده است:

«اسم مصدر آن است که تمام فعل‌ها از آن مشتق می‌شوند. در فارسی در آخر آن «تن» یا «دن» می‌آید (منورعلی، ۱۲۲۳: ۸۳). کاشف در کتاب «دستور زبان فارسی» می‌نویسد:

«مصدرهای فارسی به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. مصدر تائی ۲. مصدر دالی. نشانه مصدر تائی «تن» است و نشانه مصدر دالی «دن» (کاشف، ۱۳۲۸: ۱۲۶).

در کتاب‌های «دستور زبان فارسی» دبیرستان‌ها، نشانه مصدر را «ن» می‌دانند. اما در گذشته «وجه مصدری» گاه با «ن» که نشانه مصدر است به کار می‌رود و گاه با «تن» یا «دن».

با مرور بر آنچه تا کنون مطرح شد می‌توان به این جمع‌بندی رسید که درباره‌ی جزء پایانی کلمه دو نظر وجود دارد. برخی جزء پایانی را حرف «ن» می‌دانند و برخی «تن» و «دن» می‌دانند.

پیشینه مصدر

« آن طور که از مطالعات زبان‌شناسی و دستوری نشان می‌دهد در زبان مشترک میان هند و اروپاییان مصدر وجود نداشته است. غالب زبان‌ها صیغه‌ای مجزا برای مصدر ندارد و در زبان‌هایی که چنین صیغه‌هایی وجود دارد، ساختار و صورت کلمه با یکدیگر مطابقت ندارند» (خانلری، ۱۳۳: ۵۱).

یکی از اصلی‌ترین دلایل نبود صیغه برای مصدر در زبان‌های اصلی هند و اروپایی، صفت این زبان‌هاست. در این زبان‌ها صیغه‌های بیان‌گر مفاهیم کلی و عام واژه وجود نداشته بلکه صورت‌های صرفی نشان‌دهنده حالات گوناگون کلمات بوده است.

صیغه مصدر در زبان‌های هند و اروپایی به شکلی جداگانه ساخته شده است. به همین دلیل ساختمان و ساختار این صیغه در زبان‌های قدیم هند و اروپایی شبیه به یکدیگر نیست. مطالعات نشان می‌دهد در زبان باستانی یونان یکی از وجوه مصدر وجود داشته است (خانلری، ۱۳۳۳: ۵۲).

در زبان‌های فارسی باستان که ما آن را در کتیبه‌های هخامنشیان می‌بینیم. صیغه‌های مصدر به کار رفته در هر جمله، از فعل آن جمله تبعیت می‌کند.

مصدر در زبان اوستایی از پسوند (tna) ریشه می‌گیرد. این پسوند متأثر از زبان هند و ایرانی است. و معادل پسوندهایی است که در فارسی باستان به کار می‌رود.

زبان‌های ایرانی میانه را می‌توان در سه شاخه مورد بررسی قرار داد. زبان پارسی یا پهلوی اشکانی، پهلوی مانوی، پهلوی زردشتی. صورت پسوند مصدر در زبان پارسی به سه شکل «تن»، «دن» و «ذن» مشاهده می‌شود. این پسوندها برگرفته از زبان فارسی باستان است.

چنان‌که در آثار به زبان‌های پهلوی مانوی مشاهده می‌شود پسوند مصدر در زبان پهلوی مانوی به شکل‌های «تن» و «دن» دیده می‌شود. در متن‌های به جا مانده از پهلوی زردشتی مصدر مختوم به پسوند «تن» است و مصدر «دن» به چشم نمی‌خورد (ر.ک. خانلری، ۱۳۳۳: ۵۳، ۵۵).

یکی از سوالاتی که مطرح می‌شود این است که از چه زمانی در مصدر فارسی «ت» به «د» تبدیل شد. برخی از پژوهشگران این ابدال را به دوران جدید (بعد از اسلام) منسوب کرده‌اند. اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که این دگرگونی در سال‌های پیش از اسلام رخ داده است. مدعای این دلیل متونی است که در پهلوی مانوی به چشم می‌خورد و هر دو شکل «تن» و «دن» به چشم می‌خورد.

شرح احوال و آثار سعدی شیرازی

سعدی شیرازی نخستین شاعر بزرگ فارس و یکی از بلندآوازه‌ترین شاعران ایران است که آثار ارزشمند او برای همه فارسی‌زبانان میراثی گران بهاست. زبان سعدی ساده و روان و در عین حال شیوا و منسجم است.

سعدی از جمله آگاه‌ترین و اجتماعی‌ترین شاعران زبان فارسی است. او آشنا‌ترین و تاثیرگذارترین سیمای فرهنگی ایران و یکی از ارکان مهم ادب فارسی و از چهره‌های درخشان و کم‌نظیر ادب جهانی به شمار می‌آید.

«او به گواه آثارش، به ویژه گلستان و بوستان، بیش از اغلب شاعران و سخنوران خاورزمین در بند تعلیم و تربیت افراد بوده و نظریات اخلاقی خود را به وجهی پیگیر و جدی و در عین حال روشن و رسا بیان کرده است. وی در را تاکید بر اهمیت تعلیم و تربیت تا آنجا پیش رفته است که مراکز آموزش و پرورش آن روز یعنی مدرسه‌ها را بر خانقاه‌ها و کانون‌های تجمع اهل طریق که در آن روزگار، نامی و آوازه‌ای داشته‌اند برتر شمرده است» (ترابی، ۱۳۷۶: ۱۳۸).

آثاری که شیخ اجل از خود به جا گذاشته است عبارتند از:

- ۱- بوستان. ۲- گلستان. ۳- قصاید عربی حدود ۷۰۰ بیت. ۴- قصاید فارسی. ۵- مرثی که شامل چند قصیده است. ۶- ملمعات و مثلثات. ۷- ترجیعات. ۸- غزلیات شامل: طبیات، بدایع، خواتیم و غزلیات قدیم. ۹- صاحبیه که مجموعه‌ای است از بعضی قطعات فارسی و عربی که غالباً در مدح شمس الدین صاحب دیوان جوینی معروف به صاحبیه سروده شده است. ۱۰- خبیثات مجموعه‌ای از هزل و مطایبات مطبوع منظوم سعدی ۱۱- رباعیات ۱۲- مفردات ۱۳- قطعات. (نوروزی، ۱۳۸۳: ۱۳ و ۱۴).

سخن سعدی بی‌تردید از نظرگاه نثر و نظم میزان و معیاری برای بلاغت و فصاحت زبان فارسی است. بسیاری بر این باورند که پایه زبان کنونی ما سخن سعدی است و یکی از بهترین نثرهای فارسی، نثر گلستان است.

کاربرد وجه مصدری در گلستان سعدی

مصدر + اسم

در نمونه «مصدر+اسم» مصدرها با اضافه شدن به اسم و در مواردی اندک به ضمیر در معنای اسمی خود ظاهر شده‌اند. در این‌گونه موارد مصدر قابل تأویل به فعل است.

پادشاهی را شنیدم که به **کشتن** اسپری اشارت کرد (سعدی، ۱۳۸۷: ۵۸).

پادشاهی به **کشتن** بی‌گناهی فرمان داد (سعدی، ۱۳۸۷: ۸۰).

دیگر آن که میل خاطر من به **رهانیدن** این یکی بیشتر بود که وقتی در راه مانده بودم و مرا بر شتری نشانند و از دست آن یکی تازیانه خورده بودم در طفولیت (سعدی، ۱۳۸۷: ۸۳).

با سیه دل چه سود **گفتن** و عطا؟
نرود میخ آهنین در سنگ

(سعدی، ۱۳۸۷: ۹۳)

ای یار دست عتاب از دامن روزگارم بدار که بارها در این مصلحت که تو بینی اندیشه کردم و صبر بر جفای او سهل‌تر آید همی که از **نادیدن** او (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۷).

گفت: **نادیدن** زن بر من چنان دشوار نمی‌نماید که **دین** مادر زن (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۱).

مصدر + فعل

در نمونه «مصدر + فعل» که در زبان فارسی معیار امروز کمتر به چشم می‌خورد و در دستور تاریخی قابل بررسی است، مصادر قبالی حذف هستند.

بیچاره در حالت نومیدی به زبانی که داشت ملک را دشنام **دادن** گرفت و سقط **گفتن** که گفته اند: هرکه دست از جان بشوید هرچه در دل دارد بگوید (سعدی، ۱۳۸۷: ۵۸).

ملک همه را به **کشتن** فرمود (سعدی، ۱۳۸۷: ۶۱).

ملک دست تحیر به دندان **گزییدن** گرفت (سعدی، ۱۳۸۷: ۶۲).

گر مرا زار به **کشتن** دهد آن یار عزیز
تا نگویی که در آن دم غم جانم باشد

(سعدی، ۱۳۸۷: ۹۱)

یکی را از بزرگان بادی مخالف در شکم **پیچیدن** گرفت و طاقت ضبط آن نداشت (سعدی، ۱۳۸۷: ۹۹).

اتفاقا دختری بدخوی، ستیزه روی، نافرمان‌بردار بود؛ زبان درازی **کردن** گرفت و عیش را منغص **داشتن** (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۰۰).

عابد طعام‌های لطیف **خوردن** گرفت و کسوت‌های نظیف **پوشیدن** (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۰۱).

یکی را زنی صاحب جمال درگذشت و مادر زن فرتوت به علت کابین در خانه متمکن بماند. مرد از محاورت وی به جان رنجیدی و از محاورت او چاره ندیدی؛ تا گروهی آشنایان به **پرسیدن** آمدندش (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۱).

خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود؛ یکی از امرای عرب مر او را صد دینار بخشیده بود تا نفقه فرزندان کند. دزدان خفاجه ناگاه بر کاروان زدند و پاک بردند؛ بازرگانان گریه و زاری **کردن** گرفتند و فریاد بی‌فایده **خواندن** (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۳).

یکی را از ملوک عرب حدیث مجنون لیلی و شورش حال وی بگفتند که با کمال فضل و بلاغت سر در بیابان نهاده است و زمام اختیار از دست داده. بفرمودش تا حاضر آوردند و ملامت **کردن** گرفت که در شرف انسان چه خلل دیدی که خوی بهایم گرفتی و ترک عشرت

مردم گفتی؟ (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۴).

اسم + مصدر

در بررسی گلستان، نمونه‌های پرکاربرد مصدر در ذیل «اسم + مصدر» آمده است. این نمونه‌ها که در فارسی امروز نیز کاربرد دارد، پذیرفتنی‌ترین و شایع‌ترین کاربرد مصدر است.

چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چه بر تخت مردن، چه بر روی خاک

(سعدی، ۱۳۸۷: ۵۹)

وزیر دیگر گفت: ابنای جنس ما را نشاید در حضرت پادشاهان جز به راستی سخن گفتن (سعدی، ۱۳۸۷: ۵۸).

نسل فساد اینان منقطع کردن اولی ترست و بیخ و تبار ایشان برآوردن که آتش وانشانیدن و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه نگاه داشتن کار خردمندان نیست (سعدی، ۱۳۸۷: ۶۱).

پسر را به ناز و نعمت برآوردن گرفت و استاد ادیب به تربیت او نصب کرد تا حسن خطاب و رد جوابش در آموخت و سایر آداب خدمت ملوکش تعلیم کرد چنان که در نظر بزرگان پسند آمد (سعدی، ۱۳۸۷: ۶۲).

نکویی با بدان کردن چنان است که بد کردن به جای نیکمردان

(سعدی، ۱۳۸۷: ۶۲)

مگر سر پادشاهی کردن نداری؟ (سعدی، ۱۳۸۷: ۶۴)

مجال سخن تا نبینی ز پیش به بیهوده گفتن میر قدر خویش

(سعدی، ۱۳۸۷: ۶۸)

اما اشارت که فرمودی از زجر و منع، مناسب سیرت ارباب همت نیست یکی را به لطف امیدوار کردن و باز به ناامیدی خسته گردانیدن (سعدی، ۱۳۸۷: ۶۸).

چو دارند گنج از سپاهی دریغ دریغ آیدش دست بردن به تیغ

(سعدی، ۱۳۸۷: ۶۸)

عمل پادشاه دو طرف دارد: امید نان و بیم جان و خلاف رای خردمندان باشد بدان امید در این بیم افتادن (سعدی، ۱۳۸۷: ۷۰).

مصلحت ندیدم از این بیش ریش درونش را به ملامت خراشیدن و نمک پاشیدن (سعدی، ۱۳۸۷: ۷۲).

توان به حلق فرو بردن استخوان درشت ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف

(سعدی، ۱۳۸۷: ۷۵)

سلطان را از این سخن دل بهم برآمد و آب در دیده بگردانید و گفت: هلاک من اولی تر که خون بی‌گناهی ریختن (سعدی، ۱۳۸۷: ۷۶).

یکی در صنعت کشتی گرفتن سرآمده بود چنان که سیصد و شصت بند فاخر بدانستی و هرروز به نوعی کشتی گرفتی (سعدی، ۱۳۸۷: ۷۹).

خلاف رای سلطان رای جستن به خون خویش باشد دست شستن

(سعدی، ۱۳۸۷: ۸۱)

یکی اشارت به کشتنش کرد و دیگری به زبان بریدن و دیگری به مصادره کردن (سعدی، ۱۳۸۷: ۸۲).

دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و دیگر به سعی بازو نان خوردی. باری توانگر گفت درویش را: چرا خدمت نکنی تا از مشقت کار کردن برهی؟ گفت: تو چرا کار نکنی تا از مذلت خدمت رهایی یابی؟ که حکما گفته اند: نان خود خوردن و نشستن به از کمر زرین به خدمت بیستن (سعدی، ۱۳۸۷: ۸۳).

به دست آهن تفته کردن خمیر به از دست بر سینه پیش امیر

(سعدی، ۱۳۸۷: ۸۳)

پس چون می‌بینم که رای شما بر صواب است مرا بر سر آن سخن گفتن حکمت نباشد (سعدی، ۱۳۸۷: ۸۳).

چو کاری بی‌فضول من برآید مرا در وی سخن گفتن نشاید

(سعدی، ۱۳۸۷: ۸۳)

تی چند از روندگان متفق سیاحت بودند و شریک رنج و راحت. خواستم تا مراقفت کنم موافقت نکردند. گفتم: از کرم و اخلاق بزرگان بدیع است روی از مصاحبت مسکینان **تافتن** و فایده دریغ **داشتن** که من در نفس خویش این قدر سرعت و قوت می‌شناسم که در خدمت درویشان یار شاطر باشم نه بار خاطر (سعدی، ۱۳۸۷: ۸۷).

هر چه درویشان راست وقف محتاجان است. حاکم دست از او بداشت، پس ملامت **کردن** گرفت که جهان بر تو تنگ آمده بود که دزدی نکردی الا از خانه چنین یاری! (سعدی، ۱۳۸۷: ۹۱).

نبیند کسی در سماعت خوشی مگر وقت رفتن که دم درکشی یکی ازان میان زبان تعرض دراز کرد و ملامت **کردن** آغاز که این حرکت مناسب سیرت خردمندان نکردی، خرقة مشایخ به چنین مطربی **دادن** که در همه عمرش درمی بر کف و قراضه ای در دف نبوده است (سعدی، ۱۳۸۷: ۹۴ و ۹۵).
اما مرا که حسن ظن مردمان در حق من به کمال است و من در عین نقصان، روا بود اندیشه **بردن** و تیمار **خوردن**! (سعدی، ۱۳۸۷: ۹۶).

تو نیکو روش باش تا بدسگال به نقص تو **گفتن** نیابد مجال

(سعدی، ۱۳۸۷: ۹۶)

به دیدار مردم **شدن** عیب نیست ولیکن نه چندان که گویند بس

اگر خویشتن را ملامت کنی ملامت نباید **شنیدن** ز کس

(سعدی، ۱۳۸۷: ۹۹)

پدر گفت: ای پسر، به مجرد این خیال باطل نشاید روی از تربیت ناصحان **بگردانیدن** و علما را به ضلالت منسوب **کردن** و در طلب عالم معصوم از فواید علم محروم **ماندن** (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۰۴).

گر نشاید به دوست ره **بردن** شرط یاری است در طلب **مردن**

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۴ و ۱۳۵)

چندان که ملاطفت کرد و پرسیدش که از کجایی و چه نامی و چه صنعت دانی، و در قعر بحر مودت چنان غرق بود که مجال نفس **کشیدن** نداشت (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۴ و ۱۳۵).

شاهد که با رفیقان آید به جفا **کردن** آمده است، به حکم آن که از غیرت و مضادت خالی نباشد (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۶).
دانشمندی را دیدم به کسی مبتلی شده و رازش برملا افتاده. جور فراوان بردی و تحمل بی‌کران کردی. باری به لطافتش گفتم: دانم که تو را در محبت این منظور علتی و بنای مودت بر ذلتی نیست؛ پس با وجود چنین معنی، لایق قدر علما نباشد خود را متهم **گردانیدن** و جور بی‌ادبان **بردن** (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۷).

دل بر مجاهده **نهادن** آسان‌ترست که چشم از مشاهده **برگرفتن** (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۷).

بوسه **دادن** به روی دوست چه سود؟ هم در آن لحظه کردندش بدرود

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۲)

ملک را در دل آمد جمال لیلی مطالعه **کردن** تا چه صورت است موجب چندین فتنه؛ پس بفرمودش طلب **کردن**.
مجنون به فراست دریافت، گفت: از دریچه چشم مجنون بایستی در جمال لیلی نظر **کردن** تا سر مشاهده او بر تو تجلی کند (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۴).

مال از بهر آسایش عمرست نه عمر از بهر گرد **کردن** مال (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۶۹).

علم از بهر دین **پروردن** است نه از بهر دنیا **خوردن** (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۷۰).

رحم **آوردن** بر بدان ستم است بر نیکان و عفو **کردن** از ظالمان جور است بر درویشان (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۷۱).

چو دست از همه حیلتی در گسست حلال است **بردن** به شمشیر دست

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۷۲)

پنجه با شیر **انداختن** و مشت با شمشیر **زدن** کار خردمندان نیست (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۷۸).

هرکه با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند به فعل ایشان متهم گردد تا اگر به خراباتی رود به نماز **کردن**، منسوب شود به خمر **خوردن** (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۸۵).

دروغ **گفتن** به ضربت لازم ماند که اگر نیز جراحت درست شود نشان بماند، چون برادران یوسف، علیه السلام، که به دروغی موسوم شدند نیز به راست **گفتن** ایشان اعتماد نماند (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۸۶).

نصیحت پادشاهان **گفتن** کسی را مسلم است که بیم سر ندارد یا امید زر (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۸۹).
فعل + مصدر

کاربرد ساخت «فعل+مصدر» در گلستان کاربردی است که برآمده از فارسی معیار روزگار سعدی بوده است و امروزه کاربرد چندانی ندارد.

سر چشمه شاید **گرفتن** به بیل چو پر شد نشاید **گذشتن** به پیل

(سعدی، ۱۳۸۷: ۶۱)

بتر زانم که خواهی **گفتن** آنی که دانم عیب من چون من ندانی

(سعدی، ۱۳۸۷: ۸۲)

تا چه خواهی **خریدن**، ای مغرور، روز درماندگی به سیم دغل؟

(سعدی، ۱۳۸۷: ۸۹)

به عذر و توبه توان **رستن** از عذاب خدای ولیک می‌نتوان از زبان مردم رست

(سعدی، ۱۳۸۷: ۹۶).

صاحب‌دلی را گفتند: بدین خوبی که آفتاب است نشنیده ایم که کسی او را دوست گرفته است و عشق آورده. گفت: سبب آن که هرروز توان **دیدن** مگر در زمستان که محبوب است و محبوب (سعدی، ۱۳۸۷: ۹۹).

حریف ترش روی ناسازگار چو خواهد **شدن** دست پیشش مدار

(سعدی، ۱۳۸۷: ۹۹)

یار دیرینه، مرا، گو، به زبان توبه مده که مرا توبه به شمشیر نخواهد **بودن**

رشکم آید که کسی سیر نگه در تو کند باز گویم که کسی سیر نخواهد **بودن**

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۷)

بر دوستی پادشاهان اعتماد نتوان **کردن** و بر آواز خوش کودکان که آن به خیالی مبدل شود و این به خوابی متغیر گردد (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۷۱).

نتیجه‌گیری

در پژوهش در پی آن بودیم تا به بررسی «کاربرد وجه مصدری در چهار باب گلستان سعدی» بپردازیم. بدین منظور چهار باب گلستان سعدی (باب اول، باب دوم، باب پنجم و باب هشتم) مطالعه و نمونه‌های موردنظر استخراج گردید.

نتایج پژوهش نشان داد که کاربردهای مصدر در گلستان سعدی در چهار ساختار قابل بررسی است. این ساختارها عبارتند از: «مصدر+اسم»، «مصدر + فعل»، «اسم + مصدر»، «فعل+مصدر».

در نمونه «مصدر+اسم» مصدرها با اضافه شدن به اسم و در مواردی اندک به ضمیر. در معنای اسمی خود ظاهر شده‌اند. در این‌گونه موارد مصدر قابل تأویل به فعل است.

در نمونه «مصدر + فعل» که در زبان فارسی معیار امروز کمتر به چشم می‌خورد و در دستور تاریخی قابل بررسی است، مصادر قبالی حذف هستند.

در بررسی گلستان، نمونه‌های پرکاربرد مصدر در ذیل «اسم + مصدر» آمده است. این نمونه‌ها که در فارسی امروز نیز کاربرد دارد، پذیرفتنی‌ترین و شایع‌ترین کاربرد مصدر است.

کاربرد ساخت «فعل+مصدر» در گلستان کاربردی است که برآمده از فارسی معیار روزگار سعدی بوده است و امروزه کاربرد چندانی ندارد.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بسامد ساختار «اسم + مصدر» نسبت به سایر ساختار بالاتر است. همچنین ساختار «مصدر + اسم» نسبت به اسیر ساختارها، فراوانی کمتری داشته است.

منابع و مأخذ

۱. باطنی محمد رضا (۱۳۵۶). مسائل زبان‌شناسی نوین. چاپ دوم. تهران: انتشارات آگاه .
۲. ترابی، علی اکبر (۱۳۷۶). جامعه شناسی ادبیات فارسی. تبریز: فروغ آزادی.
۳. خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۹۳). برهان قاطع. چاپ هفتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴. سپهر، محمدتقی (۱۳۸۳). براهین العجم. ترجمه جعفر شهیدی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۷). گلستان سعدی. چاپ هشتم. تهران: انتشارات خوارزمی.
۶. شمس قیس رازی، محمد (۱۳۱۴). المعجم فی معابیر اشعار العجم. تهران: انتشارات زوار.
۷. صفوی، کوروش (۱۳۷۳). از زبان‌شناسی به ادبیات. تهران: چشمه.
۸. فرشید ورد، خسرو (۱۳۸۴). دستور مفصل امروز. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۹. کاشف، غلامحسین (۱۳۲۸). دستور زبان فارسی. استانبول: انتشارات شمس.
۱۰. مشکوه الدینی، مهدی (۱۳۶۴). دستور زبان فارسی. چاپ چهارم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی .
۱۱. منورعلی (۱۲۳۳). بحرال فوائد در قواعد علم فارسی. تهران: بی‌جا.
۱۲. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۳۳). پسوند مصدر در زبان فارسی. مجله دانشکده ادبیات. سال اول. شماره ۳.
۱۳. نوروزی، جهان بخش (۱۳۸۳). سعدی از دیدگاه سعدی. فصل نامه ی اندیشه های ادبی. سال دوم. ش ۵. صص: ۴۷ - ۷۱.